

نسل سوم و معنویت

جوانان پاسخ می دهند:

آیا موضوعی به نام بحران معنویت وجود دارد؟

شنیدن حرف‌های جوانان برای ما، که بیش‌تر عادت کرده‌ایم درباره آن‌ها حرف بزنیم، خطابه‌های دلسوزانه ارائه کنیم یا همایش برگزار نماییم، دلنشین است؛ مگر آن‌که بازهم مثل بعضی‌ها در آن‌ها با نگاه عاقل‌اندر سفيه بنگریم! بسیاری از این جوانان، سرشار از تفکر، خلاقیت و نتیجتاً صاحب حرف‌های تازه و دلنشین‌اند، حرف‌هایی که البته جسورانه و آمیخته با هیجان و احساس است و صد البته قابل اغماض. حرف‌هایی که شنیدن آن‌ها، خود نوعی تمرین برای بالابردن سطح تحمل و ظرفیت بعضی از بزرگ‌ترهاست به ویژه عده‌ای از مسئولان محترم و محبوب! آری باید این حرف‌ها را شنید و از سر وجدان بیدار، بر بسیاری از آن‌ها صحنه گذاشت و هم‌چون یک واقعیت آن‌ها را پذیرفت.

قدیمی‌ها گفته‌اند: «حرف راست را باید از بچه شنید!» شاید کاربرد این ضرب‌المثل برای ما که داریم از «جوانان» دم می‌زنیم، کمی گستاخانه باشد؛ و تداعی نوعی بی‌ادبی و جسارت به محضر جوانان عزیز را در بر داشته باشد؛ اما قصد ما جسارت نیست! «بچه‌ها» در نگاه مردم که این ضرب‌المثل را باتکیه خاصی بر واژه «بچه» بیان می‌کنند، در حقیقت کسی است که صفای روح دارد. آیا آن بزرگ‌ترها واقعا حاضرند حرف حساب را بپذیرند آن‌هم از بچه‌های خود؟! یا خیر؟! جوانانی که در بسیاری از موارد، توسط بزرگ‌ترهای خود به بهانه بچه‌بودن و خام طبع و بی‌تجربه بودن و ... طرد می‌شوند حتی به بازی هم گرفته نمی‌شوند و به دنبال نخودسیاه هم فرستاده نمی‌شوند!

سخن ما اکنون از «معنویت» است و فاصله مردم با آن. ما هم به رسم خیلی‌ها چون نمی‌توانیم همه مردم را محاکمه کنیم، طبعاً مجبوریم این سوال پیچ کردن‌ها و چرا و چه‌گونه‌ها را فقط از جوانان بپرسیم حداقل به این انگیزه که حرف راست را از بچه‌ها باید شنید؛ اگرچه خیلی‌ها در این مواقع منکر این حقیقت شوند...

حسن این بحث، حداقلش، این است که جوان‌ها، حرف‌های قلمبه‌سلمبه نمی‌زنند. و در این گفت‌وگو هم نزنند. و همان‌طور که انتظار داشتیم بی‌تکلف، صادقانه و کمی هم جسورانه به بیان دردها، که درد دل خیلی‌هاست، پرداختند. آن‌چه می‌خوانید حاصل گفت‌وگوی ما با قشرهای مختلف جوان از جمله دانشجوی، دانش‌آموز و حوزوی است. همان‌گونه که ذکر شد، حداقل فایده این مصاحبه و گفت‌وگوی صمیمی، این است که یا داد عده‌ای را درمی‌آورد یا این‌که آنان را از خواب غفلت بیدار می‌کند. البته در این بین، کسانی هم هستند که از ته دل برای چنین مصاحبه‌ای آفرین می‌گویند. ببینیم شما با خواندن این مصاحبه چه عکس‌العملی نشان می‌دهید.



آیا چیزی به نام بحران معنویت وجود دارد؟ آیا جوانان امروز خالی از معنویت‌اند و یا دور از آن؟ اصلاً معنویت چیست؟ و سولاتی از این دست را در نظر بگیرید و پاسخ آن را در لابه‌لای سخنان جوانانی که کلی در سطرهای بالا از آن‌ها دم‌زدیم، پیدا کنید.

حسین بخشی که دانشجوی رشته ادبیات یکی از دانشگاه‌های تهران است و پرهیز دارد از این که نام دانشگاهش را بگوید، خیلی عادی با این سوال برخورد می‌کند. او براین باور است که «معنویت همان رابطه خلق باخالق است و هرچه پنهان‌تر، بهتر!» ظاهراً با این توضیح بایدگفت که حسین اعتقادی به کارکرد اجتماعی معنویت ندارد.

مجتبی احمدی‌فر دیگر دانشجوی ادبیات که در کنار حسین ایستاده و حرف‌های او را شنیده، نظر دیگری دارد؛ او می‌گوید: «معنویت وجود دارد، اما معرفت وجود ندارد.

یعنی به صورت فطری، معنویت که همان رابطه فرامادی میان خالق و مخلوق است در وجود همه هست؛ اما شناسایی و درک آن و بقای آن مهم است این همان چیزی است که در افراد - در یکی کم‌تر و یکی بیش‌تر - به واسطه تلاش‌شان وجود دارد. همین نکته، جنبه اجتماعی هم به معنویت می‌بخشد؛ چون رابطه افراد با هم انکار است و تأثیرات معنوی و غیرمعنوی هم انکارناپذیر است.»

یکی از جوانان دیگر که خیلی هم پرشور صحبت می‌کند و معلوم است حرف‌هایی هم برای گفتن دارد، حرف‌های احمدی‌فر را به شکل دیگری بیان می‌کند: «معنویت افراد اتفاقاً بسیار اجتماعی است! مثلاً خانه یک اجتماع کوچک است. قدیمی‌ها حداقل دو وعده در نماز جماعت مسجد محل شرکت می‌کردند و دست بچه کوچک‌شان را هم می‌گرفتند و با خود به مسجد می‌بردند. یعنی به مرور رفتار عملی به بچه‌شان نشان می‌دادند که می‌شود، اسم آن را معنویت گذاشت طبعاً بچه هم با این رفتارها بار می‌آمد و می‌شد یک آدم مسجدی، یک انسان با معنویت، حالا طلبه می‌شود یا دانشجو یا رزمنده‌ای که دانشجو هم هست ...

امروزه خیلی از پدر و مادرها آن قدر رفتار زندگی و دو شیفت، سه شیفت کارکردن هستند که نمازهایشان را هم اگر خیلی هنر کنند. لب طلائی و دم غروب آفتاب می‌خوانند! فرزندی که توی این محیط بار می‌آید، یعنی محیطی که حتی فرصت دیدار درست و حسابی والدین خود را ندارد، چه جوری می‌تواند آن رفتارهای معنوی را از آن‌ها ببیند و از آن‌ها الگو بپذیرد؟! حالا صدبار هم در روز، پدرش به او درباره نماز اول وقت سفارش کند، فکر می‌کنید تأثیرگذار است؟ نه‌خیر! این است که جوانان امروز ما - البته عده‌ای از آن‌ها - چون از پدر و مادر گرفتار زندگی‌شان، رفتار درست و حسابی معنوی ندیده‌اند و فقط از آن‌ها در دلبسته دنیا و در تکاپوی آن دیده‌اند، مسلماً اگر قدری سطحی‌نگر باشند، حداکثر تلاش‌شان دنیا خواهد بود؛ این وسط حلقه مفقود می‌شود معنویت!

حرف‌های پرویز شاه‌حسینی دانشجوی رشته ارتباطات در حقیقت مکمل بحث اولیه ما بود، اگر چه دوست او هم سخنان او را به بیانی دیگر بازگفت که آن‌هم شنیدنی‌ست: «دغدغه نام و نان و مسکن و پژو پرشیا و موبایل بازی و چه، خیلی‌ها را از خود غافل کرده! خود من عموماً این‌چنینی دارم؛ او هر روز گوشی موبایلش را عوض می‌کند به این بهانه که مدل جدید آمده و این مدل از مدل قبلی یک روز دنبال زمین، روزی دیگر دنبال عوض کردن ماشین و... دغدغه‌های همیشگی‌اش هم چک‌کشتین و قرض گرفتن از این و آن است برای پر کردن حساب بانکی که میباید چک‌هایش برگشت بخورد ... شما به من بگویید این آدم می‌تواند حتی یک نماز به در بخورد؟ بخواند؟! حتماً نمی‌تواند. خودش هم اعتراض می‌کند چرا؟! برای این که غافل است غافل از عالم بالا، غافل از زندگی و حتی غافل از خود، این جور آدم‌ها بیش‌تر زندگی می‌کنند تا پول در بیاورند و اسباب زندگی فراهم کنند. هیچ وقت هم لذت زندگی را نمی‌چشند همین حاج عمو ما روزی یک‌خورا قرص می‌خورد واسه چی؟! خوب معلوم است تشویش، اضطراب، دغدغه و ...

صداقت این جوانان به‌ویژه مهدی عسکری که تیر خلاص رو با آوردن مثال‌های حسی و واقعی از خودش زد، عزم ما را جزم کرد که بیش‌تر پای درد دل و حرف‌های تاکنون ناشنیده جوانان بنشینیم.

گروه دومی که به سراغ‌شان رفتیم، دانش آموزان دبیرستانی بودند. در یکی از محله‌های محروم شهر... جایی که حدس می‌زدیم نه قارچ‌های سمی ماهواره ذهن آن‌ها را جویده و نه موج نامرئی اینترنت به آن‌ها سرگریحه داده. وقتی حرف‌های آن‌ها را شنیدیم، فهمیدیم سخت در اشتباهیم! اینان از ما - امثال من - بهترند چرا که بهتر از ما می‌فهمند و مانعی هم برای فهمیدن در برابر ذهن جست و جوگرشان نیست.

مهدی دانش آموز سال دوم دبیرستان است و اکثر اوقاتش را به ورزش می‌گذراند به‌ویژه فوتبال. او از عدم مصونیت فکری و اخلاقی جوانان در برابر حوادث مختلف اجتماع هراس دارد و از همین رو کم‌تر به اجتماع می‌پردازد: «من کم‌تر با کسی دوست می‌شوم چون به این باور رسیده‌ام که دوست بد و هم‌نشین فاسد، زندگی آدم را تباه می‌کند به همین خاطر در انتخاب دوست، بسیار دقت به خرج می‌دهم و اعتقاد دارم دوستی خوب است که موجب تعالی انسان و نجات او از عذاب‌های دنیوی و اخروی باشد. من خیلی گشتم و خیلی کم یافتم دوستی را که این ویژگی‌ها را کاملاً داشته باشد با وجود این، دوستانی یافته‌ام که صاحب کمالاتی هستند.

مهدی حتی در محیط‌های ورزشی هم - که می‌تواند زمینه‌ساز تعالی روح باشد - مسائلی دیده و با آن برخورد محتاط می‌کند: «حتی در محیط‌های ورزشی که ارزش‌های اخلاقی سنت‌های پهلوانی در آن‌ها حرف اول را می‌زند، چیزهایی دیده‌ام که ناگفتنی است چرا؟! بیش‌تر به خاطر این که جامعه آلوده است. شما باید خیلی مواظب باشید تا دوست ناباب در مدرسه و محل زندگی، روی شما تأثیر نگذارد. من اجتماع را بسیار متزلزل می‌دانم چون زمینه گناه در آن بسیار فراهم است. به همین خاطر احساس می‌کنم معنویت در آن بسیار کم است.»

دوست او حسن ایزدینا، تلویزیون را مهم‌ترین عامل ترویج معنویت می‌داند و بعد از آن فیلم‌هایی که از تلویزیون و سینما و کلوپ‌ها پخش می‌شود: «تشویق مردم به تجمل گرایی، آن‌ها را از توجه به معنویت دور داشته است! اصلاً تا به حال دیده‌اید که بازیگر فیلم یا تلویزیون درست و حسابی نماز بخواند یا یک کار معنوی انجام بدهد تصنعی نباشد؟ همه این‌ها بر باورهای مردم و تأثیرپذیری آن‌ها نقش دارد. الان در سریال‌های تلویزیونی، سنت‌های اصیل ازدواج، عملاً فراموش شده‌اند. به‌راحتی القا می‌شود که برای ازدواج باید قبلاً با کسی آشنا بود و ...! پدیده آرایش کردن دختران قبل از ازدواج را هم به آن اضافه کنید، ضمن این که کم‌تر ایرانی وجود دارد که بتواند خانه‌ای با دکورهای آن‌چنانی که در تلویزیون می‌بینید داشته باشد، آیا دین این صحنه‌ها و رفتارهای اجتماعی نامطلوب، مردم را به تقلید از آن ترغیب نمی‌کند؟!»

دیدیم راست می‌گوید هرچه به حافظه‌مان فشار آوردیم تا نمونه‌ای خلاف آن‌چه حسن می‌گوید پیدا کنیم، نتوانستیم. سیم‌مهدی میره‌ای یکی دیگر از دانش آموزان است که خود را از لابه‌لای جمعیت جمع شده به میان حلقه دانش آموزان رساند، پیدا بود که حرف‌های تازه‌ای دارد: «به نظر من وقتی معنویت فراموش می‌شود که انسان احساس نیاز خود به خدا را از دست بدهد. من خیلی اعتقاد به این را ز و نیازهای بعضی از مردم و توسل‌هایشان ندارم؛ چون اکثراً از سربک نیاز مادی است! مثلاً دختر می‌خواهد شوهر کند متوسل می‌شود؛ پدر می‌خواهد ماشین بخرد متوسل می‌شود! فلانی مقروض است، نذرهای آن‌چنانی می‌کند، دیگری پای آبرویش در کار است، مثل باران بهار آشک می‌ریزد، من می‌خواهم کنکور قبول شوم پایم به مسجد باز می‌شود، دوستم می‌خواهد مصاحبه بدهد از ترس قبول نشدن، در نماز جمعه شرکت می‌کند و اخبار آن را دنبال می‌کند... همه و همه دنبال رسیدن به اهداف خودمان هستیم این را نمی‌شود معنویت گفت! من - خودم را می‌گویم - احساس نیاز به اهل بیت را هنوز در خودم پیدا نکردم. اگر دیدید در مجلس آقا امام حسین دارم گریه می‌کنم نگویند عجب جوان با معنویی است! از کج‌معلوم عاشق باشیم؟ از کجا معلوم که برای گرفتن یک حاجت دنیایی، نیامده باشیم؟!»

حرف‌های سیم‌مهدی میره‌ای - که با جسارت و شور خاصی بیان می‌شود - داد یک عده از بچه‌ها را درآورده است. نمی‌گذارند ادامه دهد. ظاهراً تحمل این حرف‌ها حتی برای جوانان هم سخت است! یکی از هم سن و سالانش که حاضر نشد خود را معرفی کند با تند و خشونت خاصی نظر سید را رد می‌کند و می‌گوید: «این‌ها همه‌اش بدبینی است. من اصلاً فکر می‌کنم نقشه دشمن باشد برای کم جلوه دادن نقش جوانان در مذهب! اگر جوانی گریه می‌کند، یعنی عاشق است باید این گریه را قدر دانست، همین نشان‌گر معنویت است.»

یکی از دانش آموزان نیز در رد این سخن وارد بحث می‌شود؛ اگرچه حرف‌های او حمایت صددرصد از حرف‌های سیم‌مهدی میره‌ای هم نیست: «من به اشک جوانان اهمیت می‌دهم اما اگر جوان، احساس نیاز درستی ندارد، گناه را گردن آن جوان نمی‌اندازم. معنویت در جوانان هست، درست است سطحی است! اما این سطحی بودن تقصیر مجامع مذهبی ماست. هیئت‌ها و دسته‌های عزاداری، ملحاحان و منبری‌ها و هرکس دیگری که در این مجامع نقش دارد. من اعتقاد دارم هیچ کدام از این بچه‌ها شناخت درستی از اهل بیت ندارند، مگر آن که خودشان مطالعه کرده باشند. ما حتی هنوز نتوانسته‌ایم شهدای خودمان را بشناسیم چه برسد به این که آنان را به نسل بعدی‌شان بشناسیم. هرسال در هفته دفاع مقدس با آهنگ محزون و نشان دادن چند عکس شهید یا نشان دادن افتخارات‌مان در ساختن توپ و موشک، سعی می‌کنیم به جوانان بفهمانیم که جنگی در کار بوده است. ملحاحان هم که قربان‌شان بروم! از اهل بیت فقط بلندن روضه تحویل دهند و گریه تحویل بگیرند! حالا این امام حسین کجا بود؟ چرا رفت و کشته شد؟ به این چراها کاری ندارند. خب جوان پای مجلس این‌ها می‌یاد می‌گیرد که معنویت را با آن بشناسد و به آن برسد؟! به جای این که به ماجوانان از طاعت و عبادت و رفتار اخلاقی و انسانی اهل بیت بگویند، از چیزهایی مثل شجاعت آن‌ها می‌گویند و ضربه شمشیرشان که اصلاً برای ما قابل تکرار نیست و الگویی دست نمی‌دهد. پس اگر جوان دنبال نیازهای مادی خودش هست به این خاطر است که نیاز واقعی این معرفت نسبت به دنیای معنوی - به او معرفی نشد، مقصر هم همان کسانی هستند که گفتیم.»

در کنار حرف‌های آقا‌پسر، شنیدن حرف‌های خواهران دانشجو و دانش آموز هم شنیدنی است. به سراغ یکی از دبیرستان‌های بالا شهر رفتیم جهت خالی نبودن عریضه و این که حرف‌ها را فقط از زبان قشری خاص نشنویم.

حداقل فایده این مصاحبه و

گفت‌وگوی صمیمی، این است که با داد عده‌ای را درمی‌آورد یا این که آنان را از خواب غفلت بیدار می‌کند. البته در این بین، کسانی هم هستند که از ته دل برای چنین مصاحبه‌ای آفرین می‌گویند. ببینیم شما با خواندن این مصاحبه چه عکس‌العملی نشان می‌دهید.

دغدغه نام و نان و مسکن و

پژو پرشیا و موبایل بازی و چه و چه، خیلی‌ها را از خود غافل کرده! خود من عموماً این‌چنینی دارم! او هر روز گوشی موبایلش را عوض می‌کند به این بهانه که مدل جدید آمده و این مدل از مدل قبلی یک روز دنبال زمین، روزی دیگر دنبال عوض کردن ماشین و... شما به من بگویید این آدم می‌تواند حتی یک نماز به در بخورد؟ بخواند؟! حتماً نمی‌تواند.

تشویق مردم به تجمل

گرایی، آن‌ها را از توجه به معنویت دور داشته است! اصلاً تا به حال دیده‌اید که بازیگر فیلم یا تلویزیون درست و حسابی نماز بخواند یا یک کار معنوی انجام بدهد تصنعی نباشد؟ همه این‌ها بر باورهای مردم و تأثیرپذیری آن‌ها نقش دارد. الان در سریال‌های تلویزیونی، سنت‌های اصیل ازدواج، عملاً فراموش شده‌اند. به‌راحتی القا می‌شود که برای ازدواج باید قبلاً با کسی آشنا بود و ...



رویا جمشیدی دانش آموز سال سوم دبیرستان و رشته‌اش ریاضی است. او در کنار درس، به مطالعه علاقه بسیاری دارد و کتاب‌های زیادی از متفکران شیعی خوانده است. او به معنویت در زندگی و اهمیت و نقش آن اعتقاد دارد و می‌گوید: «معنویت، یک حالت فطری است؛ اما وقتی جنبه فرمایشی پیدا کند و بخواهیم با زبان خطابه بیان کنیم یا صرفاً نصیحت‌گر باشیم، فقط شکل ظاهری در میان مردم پیدا می‌کند، یعنی یک رویه ظاهری؛ اما بدون پشتوانه فکری و عمق لازم. درست مثل حجاب یک عده! بنابراین نباید همه را جاهل بدانیم و تند و تند آنان را - به‌ویژه جوانان بدبخت - را نصیحت کنیم!»

شیدا خواهر دوقلویش که در کنار او ایستاده و دائم با سر، نظر او را تایید می‌کند، رشته کلام او را به دست می‌گیرد و ادامه می‌دهد: «اشتباه بسیاری از افراد، این است که اگر جوان فلان مدل مو گذاشت یا فلان مدل لباس را پوشید یا موهایش را روغن زد و... دیگر از خدا و پیغمبر دور شد و کافر است! نه‌خیر! چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید!»

نفهمیدم که ارتباط میان سخنان شیدا و ربط آن با حرف خواهرش چه بود، اما هرچه بود، قابل تأمل بود!

«کاسه کوزه‌ها را سر جوانان نشکنید!» مهناز عالی با این جمله، توجه ما را به خودش جلب کرد: «جوانان به خاطر تجربه کم‌شان، حق دارند اشتباه کنند و فرصت جبران اشتباه شان را داشته باشند. از بزرگ‌ترها بپرسید که جوانی خودشان را همیشه با معنویت گذرانده‌اند؟! آیا بزرگ‌ترهایشان به آن‌ها فرصت جبران خطاها را داده‌اند؟! من مطمئنم که اگر به ما فرصت تفکر و جبران خطا داده شود - که بعید است چنین فرصتی داده شود - چون دائم سرکوفت (!) می‌زنند - می‌توانیم خیلی راحت مشکلات فردی خودمان را با تکیه بر ایمان و باور و تجربه بزرگ‌ترهایمان برطرف کنیم.»

دوست هم‌کلاسی او که با رندی خاصی از گفتن نام خود طفره می‌رفت، محترمانه وارد بحث می‌شود و می‌گوید: «اصلاً من با اطمینان خاطر می‌گویم که معنویت جوانان از بعضی از بزرگ‌ترها که دین و تجربه عبادت‌شان بیش‌تر است، خیلی عمیق‌تر و گسترده‌تر است! در همه ابعاد! دلایل هم صفای روحی است که در خیلی از جوان‌ها هست؛ ولی در بعضی بزرگ‌ترها نیست! اگر بزرگ‌ترها جوان‌ها را درک نمی‌کنند، تقصیر جوان‌ها نیست تقصیر خودشان است!»

دبیر دین و زندگی بچه‌ها که او هم هنوز در سلک جوانان است، به جمع بچه‌ها می‌پیوندد و خیلی زود با فضای بحث آشنا شده، به اظهار نظر می‌پردازد، بچه‌ها هم به احترام او ترجیح می‌دهند فقط شونده حرف‌های خاتم شربین صفری باشند: «آن‌چه که از حرف‌های بچه‌ها شنیدم، فهمیدم بچه‌ها روی سطحی‌نگری‌ها و سخت‌گیری بزرگ‌ترها بحث و درد دل دارند که خوب تا حد زیادی هم درست می‌گویند؛ اما اعتقاد این است که جوان‌ها فقط به فکر انداختن تقصیر به گردن بزرگ‌ترها و پیران قوم نباشند. بالاخره معنویت در بسیاری از موارد جنبه فردی دارد و انسان باید با وجود همه مشکلات از خودش شروع کند.

حالا در هر سنی و در هر مرتبه‌ای، یکی از مشکلات ما همین است که فکر درست شدن معنویت و جا افتادن آن توسط دیگران هستیم و هیچ‌گاه نپنداشیده‌ایم که خوب! ما در کجای این حرکت قرار داریم و قرار است چه نقشی داشته باشیم. این نکته اول، نکته دوم این که اگر دعوت به معنویت با روش‌های جوان‌پسند و ذوقی، هنری و کارآمد معرفی شود، تأثیر آن عمیق‌تر و همیشگی خواهد بود، مثلاً اگر دستورات شرعی با زبان هنری بیان شود، بازتاب عمل کردن یا عمل نکردن به آن هم به‌خوبی بیان شود، و در ضمن اختیار رد و قبول آن به عهده خود جوان گذاشته شود، جوان با اعتماد به نفسی که پیدا کرده، با بلوغ فکری که دارد و احساس رشد در آن می‌کند، خودبه‌خوبی پی می‌برد که مثلاً اگر این موسیقی را بشنود، ممکن است که به طور مقطعی لذتی برای او ایجاد شود؛ اما عوارضی هم در دنیا و آخرت دارد که منشأ آفات است. مسلماً این جوان دیگر در برابر حرف حساسی - که به زبان هنری بیان شده - لج بازی نمی‌کند و درست آن را می‌پذیرد و اگر هم دچار لغزش شد، باز تلقی او از آن عمل همراه با عذاب وجدان و نیرویی مرموز و معنوی به نام توبه خواهد بود، بنابراین اگر حرکت‌های معنوی برای جوانان با ملایمت، با ذوق و سلیقه و نیز تعهد و دلسوزی همراه باشد حتماً نهی از منکرها هم دلنشین، باورپذیر و پذیرفتنی خواهد بود.»

یکی از بچه‌ها که از گفتار معلم خود به وجد آمده، میان حرف او یک جمله کوتاه می‌گوید که در حقیقت خلاصه همه حرف‌های اوست. در دل به آن معلم و این دانش آموز آفرین گفتیم، او گفت: «یعنی به جای درگیر شدن با جوانان، بگذارید جوانان یا خودشان درگیر باشند!»

«مشکل ما این است که می‌خواهیم به صرف برگزاری دعای کامل و شب‌های قنر و... معنویت را مثل کیسول یا قرص ویتامینه به خورد خودمان یا جوانان بدهیم.» این مشکل را محسن بزرگر طلبه علوم دینی مطرح می‌کند. او و دوستان هم حیره‌اش مرا با سخنان خود حساسی تحویل گرفتند. «بزرگر» جذب جوان پای برنامه فلان مداح و گریاندن او را نشانگر وجود معنویت نمی‌داند و اتفاقاً آن را مخرب و تحذیرگر می‌نامد: «صدای خوب مداح، ممکن است جوان را به سمت خودبکشاند و لحظه‌ای او را در خلسه خاص فرو برد؛ اما همه گمشده جوان که همین نیست. اصلاً معلوم نیست گمشده جوان صدای خوب مداح باشد یا لحن خواندن و مناجات او. بارها دیده‌ایم که دوربین تلویزیون روی جوانانی که در مجلس دعا شرکت کرده‌اند، محو می‌ماند! اما غافلیم از این که همه معنویت حضور جوان در مجلس برنامه مداح مورد علاقه‌اش نیست و اصلاً حرکت او نوعی دور شدن از معنویت می‌باشد. باید به دنبال جاذبه‌های دیگر غیر از صدا و سبک مداح بود.» این جوان طلبه که دل پری از برنامه‌های مداحی دارد، معتقد است که «شیوه برنامه‌های هیئت‌ها بیش‌تر وقت‌تلف‌کنی است و محتوای قابل توجهی ندارد؛ البته این حرف همیشه مصداق ندارد، یعنی برخی مجالس واقعا از لحاظ معنوی دارای کیفیت بالایی هستند؛ ولی اگر هدف، کشاندن جوان به مجالس صرفاً با هدف جذب و مشغول کردن او باشد، این خود نوعی انحراف است.»

یکی دیگر از طلاب جوان... محمدحسن جوکار از روستاهای دوردست شیراز است. نظر او نیز در عین کوتاهی و سادگی، خواندنی است: «عبادت به جز خدمت خلق نیست! معنویت، تسبیح دست گرفتن، شال و چغیه انداختن و دائم نماز خواندن نیست! معنویت توری است که به واسطه رعایت اخلاق اسلامی و رابطه عبودیت میان خالق و مخلوق ایجاد می‌شود.»

جدا از نظر سیدمحمدتقی موسوی که اذعان داشت «معنویت یعنی خلوص» هاشم سعیدی تأکید دارد که «همه مشکلات ما این است که در کارهایمان بیش‌تر به فکر خودمان هستیم تا خدا، به همین خاطر نیت‌هایمان هم درست و حساسی نیست. قضیه همان سوراخ کردن دیوار است برای نور، که پیغمبر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه به آن شخص فرمود: نیت خود را درست کن، بگو دیوار سوراخ می‌کنم تا صدای اذان را بشنوم، طبعاً نور هم وارد اتاق می‌شود. بله! نیت‌های ما خلوص ندارد!»

علی صالحی از منظری دیگر به این بحث می‌پردازد و می‌گوید: «معنویت در جامعه هست خیلی هم هست؛ اما معنویتی که حساب‌شده و آگاهانه نیست. عبادی به بهانه معرفت و شناخت بیش‌تر و به اصطلاح خودشان «اهل معنا شدن» به سراغ یک رشته کارهایی می‌روند که با روح معنویت سازگاری ندارد مثل قیافه‌هایی شبیه درویش درست کردن، انگشترهای درشت مرشت (!) در دست کردن و تسبیح آن‌چنانی به گردن انداختن و غیره، که هیچ‌کدام از این‌ها معنویت‌ساز نیست و اصلاً روح معنوی ندارد متأسفانه خیلی از جوانان، تازه وقتی از انحرافات توبه می‌کنند به این سمت و سو کشیده می‌شوند آن‌هم توسط عده‌ای افراد مسالهدار و اهل غرض و مرض. نجات این جوانان از این دام خیلی سخت‌تر از جوانی است که اسیر گناه شده است؛ چون این جوان فکر می‌کند در معنویت مستغرق است!

آخرین حرف‌های این گفت و گو را هم طلبه‌ای دیگر می‌زند «مصطفی یزدی‌الاصل» که در اصفهان متولد شده و در مشهد الرضا بزرگ شده است.

«لقمه‌های حرام و شبهه‌ناک هیچ‌گاه در این امر بی‌تأثیر نبوده. اگر کسی صدای حقیقت را نمی‌شنود یا می‌شنود و از آن غافل است یا آن را توجیه و تفسیر به رای می‌کند، همه و همه به همین نکته مهم باز می‌گردد. کمی به نوع معامله‌ها و داد و ستدهای مردم توجه کنید، به چک‌هایی که می‌کشند پول‌هایی که قرض می‌دهند و وعده‌ها و تعهدهایی که در قبال آن به هم می‌دهند... اکثر این داد و ستدها و بگیری و بدها، دارای مشکلات شرعی است. همین بی‌توجهی به مشکلات در زندگی‌ها تأثیر درازمدت می‌گذارد. مسلماً جوان مسلمان که در چنین خانواده‌هایی رشد می‌کند و از سفره پدر خطاکار یا غافل، نان می‌خورد برذل و جان او آثار مخربی می‌گذارد؛ هرچند در این راه گناهی هم ندارد! این‌جاست که به سرکلام امام حسین در روز عاشورا پی می‌بریم، آن‌جا که به لشکر دشمن - وقتی که هلهله می‌کردند - فرمود: «شما شکم‌هایتان از حرام پر شده؛ بدین خاطر صدای مرا نمی‌شنوید! جالب این که این جماعت کوفی برای تقرب به خدا از کوفه رخت بر بسته و رنج سفر تحمل کرده بودند تا با کشتن امام حسین، اسباب نجات خود را از چنهم فراهم سازند...»